

گذری بر زندگی جهادی شهید سلیم علی‌پور در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از هم‌زمان شهید

حاج سلیم شهادت را بعد از بازنشستگی نصیب خودش کرد



عکس ترنرینی است

علیرضا محمدی در تاریخ دفاع مقدس، نبرد در کردستان ویژگی‌های خاص خودش را داشت. این اغتشاشات زودتر از جنگ تحمیلی صدام علیه ایران آغاز شد و سال‌ها پس از آن نیز ادامه داشت. در چنین شرایطی رزمنده‌ای که در کردستان حضور می‌یافت، سال‌های درازی در جنگ و جهاد بود و بارها و بارها تا مرز حله شهادت پیش می‌رفت. حاج سلیم علی‌پور یکی از شهدای خطه کردستان است که از زمان شروع درگیری‌های کردستان به مقابله با ضدانقلاب پرداخت و تا سال ۱۳۷۶ به شهادت رسید، ۱۸ سال در مناطق عملیاتی غرب و شمالغرب کشور سابقه جهادی داشت. در گفت‌وگو با عامر سلیم‌زاده یکی از هم‌زمان شهید، روایت‌هایی از وی را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

در زندگی شهید علی‌پور می‌خوانیم که ایشان بعد از بازنشستگی به شهادت رسیده است. هنگام شهادت چند سال‌شان بود؟

حاج سلیم متولد سال ۱۳۲۷ و اوایل انقلاب هم جزو اولین نفراتی بود که به عضویت پیشمرگان مسلمان کرد درآمد و تا چند سال پس از اتمام جنگ تحمیلی که همچنان کردستان درگیر ضدانقلاب بود، ایشان در آن نواحی خدمت می‌کرد. بنابراین به دلیل استمرار حضور در مناطق عملیاتی، زودتر از حد معمول بازنشسته شد. البته بعد از بازنشستگی همچنان با قرارگاه حمزه‌سیدالشهدا(ع) همکاری می‌کرد.

گفتید ایشان از پیشکسوتان پیشمرگان مسلمان گرد بودند. چه سالی وارد این سازمان شدند و چه فعالیت‌هایی داشتند؟

در کردستان خط جهاد منوط به حضور در یک سازمان یا نهاد مثل سپاه نبود. چون ما در بنط درگیری حضور داشتیم و هر کسی که می‌خواست از انقلاب دفاع کند، از سوی ضدانقلاب مورد حمله قرار می‌گرفت. شهید علی‌پور هم از همان اولین روزهای پیروزی انقلاب وارد بحث جهاد شد و وسایل هم فعال بود. ایشان زادگاهش روستای هورازه بود. اما بعد از پوشیدن رخت پاسداری و شروع جهادش علیه گروهک‌ها و ضدانقلاب به روستای سیاحومه نقل مکان کرد. تا پایان جنگ تحمیلی هم در همین روستا به عنوان فرمانده گروهان ضربت و جانشین گروهان روستای کوخان که هر دو از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند، باقی ماند. همچنین شهید علی‌پور در پاکسازی محور سردشت، بانه و دیگر نقاط کردستان هم بسیار فعال بود.

خود شما هم در مناطق عملیاتی همراه شهید علی‌پور بودید؟

بله، من بارها و بارها و طی دوره‌های مختلف ایشان را همراهی می‌کردم. یک اخلاقی که شهید داشت هر بار می‌خواست به مأموریت برود، با همه خداحافظی می‌کرد. (این خاطره را خانواده

شهید هم بیان کرده‌اند) وقتی از او می‌پرسیدند چرا هر بار با هم خداحافظی می‌کنید؟ می‌گفت شاید شهید شدم و برنگشتم. می‌خواهم هر بار که مأموریت می‌روم از همه خلابیت طلبیده باشم و خداحافظی‌هایم را کرده باشم. حاج سلیم رزمنده شجاعی بود. به همین خاطر در هر مأموریتی امکان شهادت‌ش می‌رفت. ما به او می‌گفتیم چرا اینقدر بی‌پروا هستی و بهتر است کمی احتیاط کنی. یا تو که مسئولیتی داری نیاز نیست خود در هر مأموریتی خط مقدم باشی. ایشان می‌گفت اگر قرار است روزی همه ما بمیریم، خب چه بهتر که مرگمان با شهادت باشد. چه سعادت بالاتر از شهادت در راه خدا.

در همراهی با حاج سلیم چه خاطراتی از ایشان در ذهن‌تان ماندگار شده است؟

یک‌بار در جاده سردشت در حال پاکسازی منطقه از دست نیروهای ضدانقلاب بودیم که یکی از نیروهای جلوتر از ما به سمت ما برگشت و گفت که تعدادی از اعضای ضدانقلاب در حال فرار به سمت جاده پایین دره هستند. آن لحظه حاج آقای میرعلایی، آقای سعید میرحیدری و شهید حاج سلیم علی‌پور کنارم بودند. من گفتم این تعداد از نیروهای دشمن را برعهده من بگذارید. خودم

تعمیق‌شان می‌کنم. دنبال‌شان رفتیم اما چون موقعیت منطقه را خوبسنجیده بودم، نرسیده به جاده پایین دره در کمین ضدانقلاب افتادم. تیراندازی شروع شد و در جریان آن، زخمی شدم. کنار جاده افتادم و چون دشمن به زمین درگیری اشراف داشت، امکان هرگونه حرکتی از من سلب شده بود. احساس کردم که دارم نفس‌های آخر را می‌کشم. اما در همین لحظه یک توپونای سپاه با یک نفر راننده و حاج سلیم به من نزدیک شدند و هر چند زیر تیر مستقیم دشمن بودند، اما توانستند جان من را نجات دهند.

عکس ترنرینی است



عکس ترنرینی است

هنگام حرکت به آنها گفتم چرا جان خودتان را به خطر انداختید، اما حاج سلیم گفت خون ما که از تو رنگین تر نیست. موقع حرکت و دور شدن از منطقه، دشمن توپوتا را به رگبار بسته بود. طوری که هر آن امکان شهادت راننده و برادر پاسدار و حاج سلیم می‌رفت. اما شکر خدا توانستیم به سلامت از مهلهک خارج شویم.

شهادت حاج سلیم چطور رقم خورد؟

ایشان چند سال بعد از اتمام دفاع مقدس بازنشسته شد. اما چون شرایط کردستان همچنان ملتهب بود، شهید دست از همکاری با بچه‌های سپاه برنداشت و با قرارگاه حمزه‌سیدالشهدا(ع) کار می‌کرد. در کردستان دوست و دشمن همدیگر را می‌شناسند.

مثلاً اگر یک رزمنده‌ای سال‌ها پیش علیه ضدانقلاب جنگیده بود، اگر از او کینه داشتند، تا سال‌ها بعد تعقیبش می‌کردند تا بالاخره ایشان را به شهادت برسانند. ماجرای شهادت خیلی از بچه‌های پیشمرگ مسلمان کرد با رزمنده‌های بومی منطقه که پس از جنگ تحمیلی رقم خورد، از همین کینه‌ها و تعقیب‌های سماجت‌وار ضدانقلاب نشئت می‌گرفت. حاج سلیم هم چون آدم شناخته‌شده‌ای بود، گروهک‌ها کینه‌اش را به دل داشتند و در پی فرصتی برای به شهادت رساندن او بودند. بنابراین آخرین روزهای سال ۷۶ وقتی که حاج سلیم در حوالی شهر بانه و در نزدیکی روستای ترخان آباد بود، ایشان را ترور کردند. حاجی آن لحظه بی‌دفاع بود و ضدانقلاب ایشان را در نهایت مظلومیت به شهادت رساند.

وقتی که خیر شهادت‌ش را شنیدم، یاد خداحافظی‌هایی افتادم که پیش از هر مأموریتی انجام می‌داد. در واقع حاج سلیم علی‌پور از سال‌ها قبل خودش را آماده شهادت کرده بود. منتها باید زمانش فرا می‌رسید تا او به آرزوی دیرینه‌اش برسد. یادش بخیر که بارها می‌گفت اگر قرار است بمیریم چه بهتر که با شهادت از این دنیا برویم. چه سعادت بالاتر از شهادت که آدمی به آن دست پیدا کند. او اگر الان می‌ماند یک پیر مرد هفتاد و چند ساله می‌شد. شاید هم به مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت. پس به قول خودش چه بهتر که با شهادت رفت.

انتخابات قانون اساسی در چه شرایط و حال و هوایی برگزار می‌شد؟

یادم است اوایل آذرماه ۱۳۵۸ مصادف با ماه محرم بود و فرآیند روز عاشورا که دهم آذر می‌شد، باید خودمان را برای رأی‌گیری قانون اساسی آماده می‌کردیم. همان طور که در تقویم‌ها هم ذکر شده است، یازدهم و دوازدهم این ماه به رأی‌گیری اختصاص داشت. تا آنجا که حافظ‌ام پاری می‌کند، صندوق‌های رأی را یک‌هلی کوپتر ارتش از ارومیه آورد. مقر پاسدارها در خیابان حاشیه شهر قرار داشت. پادگان ارتش هم در همان خیابان بود. روز رأی‌گیری ارتش‌های مستقر در پادگان برای همراهی کردن به مقر سپاه آمده بودند.

واکنش ضدانقلاب به رأی‌گیری چه بود؟

آن زمان هیئت حسن نیت (که ما به آن سوءنیت می‌گفتیم)

خطراتی از برگزاری انتخابات قانون اساسی در منطقه جنگی در گفت‌وگو با یک رزمنده دفاع مقدس

استقبال اهالی مهاباد از انتخابات غافلگیرمان کرد!



غلامحسین بهبودی ۱۱ و ۱۲ آذرماه ۱۳۵۸ رأی‌گیری قانون اساسی در کشورمان انجام گرفت. آن زمان تعدادی از رزمنده‌ها در شهر مهاباد حضور داشتند و باید در این شهر که به نوعی پایتخت ضدانقلاب به‌شمار می‌رفت، صندوق‌های رأی را به عموم مردم ارائه می‌دادند. متن زیر خاطراتی از آن روزهاست که در گفت‌وگو با عبدالله نوری‌پور از رزمندگان حاضر در این برهه تقدیم حضورتان می‌شود.

برای خودشان داشتند، اما برای ما هم عجیب بود که چطور مردم این شهر از انتخابات استقبال کرده و به پای صندوق‌های رأی آمده بودند. آن روز ما در مهاباد یک انتخابات بدون تنش برگزار کردیم. مردم بومی هم از اینکه در تأیید قانون اساسی کشورشان نقشی داشتند، خوشحال به نظر می‌رسیدند. یک رازی در نیروهای خودی بود و آن هم احترام و توجه به مردم عادی بود. همین برخورد دوستانه می‌توانست بدون در نظر گرفتن تبلیغات سوء دشمنان، الفت و دوستی بین پاسدارها به عنوان جوانان انقلابی و مردم بومی ایجاد کند.

این رفتار دوستانه بین مردم و رزمنده‌ها الان هم می‌تواند نقشه دشمنان را در مناطق سرزری خنثی کند؟

قطعاً حرف درستی است. من بعد از مهاباد همچنان در کردستان



نوری‌پور در ایام حضور در کردستان

حضور داشتیم. بعدها و اواخر جنگ به جبهه غرب و جنوب هم رفتیم. اما در کردستان درس‌های زیادی آموختم. خیلی وقت‌ها که ما یک نفر بومی را کنار جاده می‌دیدیم، اگر سواره بودیم، سعی می‌کردیم او را به مقصد برسانیم. این رفتارها در ذهن مردم می‌ماند و باعث جذب‌شان می‌شد. به نظر من الان که باز گروهک‌ها سعی می‌کنند از اعتراضات و اغتشاشات به نفع خودشان استفاده کنند، بچه‌های پاسدار و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی حافظ امنیت می‌توانند به تجربیات بچه‌های جبهه جنگ مراجعه کنند و ارتباط با مردم را بیشتر از قبل مورد توجه قرار دهند.

در تاریخ دفاع مقدس می‌خوانیم که رزمنده‌ها حتی در محرومیت‌زدایی مناطق کردستان یا سیستان و بلوچستان و دیگر نقاط مرزی فعال بودند.

دقیقاً باید عرض کنم که کار ما تنها صرفاً جنگیدن با ضدانقلاب نبود. یک رزمنده هر کاری که می‌توانست برای مردم محروم انجام می‌داد. به عنوان نمونه مرحوم عبدالله والی که از او بعنوان پیامبر باگشاد نام برده می‌شد، کار محرومیت‌زدایی را از کردستان شروع کرده بود. بعدها می‌رود و در بشارگرد و مناطق محروم کرمان و هرمزگان و سیستان و بلوچستان کار می‌کند. همینطور خیلی از شهدای شاخص ما مثل حاج همت، شهید خرازی، شهید بروجردی، جاویدالتر حاج احمد متوسلیان و... در کنار جنگ با ضدانقلاب، توجه زیادی به محرومیت‌زدایی از مردم منطقه داشتند. همه اینها باعث وحدت و یکدلی بیشتر بین اقوام مختلف ایرانی می‌شد.

مذاکراتی با گروهک‌ها انجام داده و آتش بس در منطقه برقرار شده بود. به همین خاطر گروهک‌ها رفتار خصمانه‌ای با بحث‌های رأی‌گیری نداشتند و حتی نمایندگانی برای استقرار در پای صندوق‌های رأی معرفی کردند. مادر پایتخت ضدانقلاب (مهاباد) قرار داشتیم. صرف‌نظر از مردم عادی که مثل تمام مردم ایران می‌آمدند تا آرای خودشان را به صندوق‌ها ببندازند، به حتم نیروهای کومله و دموکرات و دیگر گروهک‌ها گشته‌از حضور نماینده‌های‌شان، خودشان هم بین مردم به مقر ما می‌آمدند تا به بهانه رأی دادن، آمار پاسدارها را درآورند.

یعنی امکان داشت آتش بس مجدداً به هم بریزد و از این آمار و اطلاعات علیه خودتان استفاده کنند؟

بله، ضدانقلاب یک هدف عمده داشت و آن هم جدایی کردستان از بانه‌اصلی یعنی ایران بود. این آتش‌بس‌ها هم که غالباً از طرف دولت موقت تحمیل می‌شد، یک تنفسی برای گروهک‌ها ایجاد می‌کرد تا دوباره با قدرت بیشتری به شیطنت‌های‌شان ادامه دهند. روز رأی‌گیری ما بسرای اینکه آمار دقیق نیروها لو نرود، تغییر قیافه می‌دادیم و هر بار با یک شک و شمایلی جلوی نماینده گروهک‌ها می‌آمدیم. مثلاً یکبار عینک می‌زدیم و بار دیگر لباس‌مان را عوض می‌کردیم و سعی داشتیم تا آنها قیافه ما را به خاطر نسیانند و آمار دقیق نیروها به دست‌شان نیفتد. اما یادم است یک نماینده گروهک‌ها بود که به ما شک کرده بود. با تعجب و دقت نگاهمان می‌کرد و حدس زده بود که داریم شیطنتی انجام می‌دهیم.

استقبال مردم عادی از رأی‌گیری چطور بود؟

در مهاباد گروهک‌ها یک نوع پایگاه سننتی در قشری از مردم

			۲	۹	۸		
						۳	۱
۶	۹	۷					
			۱			۶	۷
				۵			۹
				۷	۲		
				۴			۷
			۹		۴		۶
				۶	۳		

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون‌مربع‌های کوچک‌سه‌درسه فقط یک بار به کار روند

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۶۳۹

د	ب	ل	د	م	ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س	ت	و
ع	ن	د	ل	ی	ک	ر	ب	ل	ا	ع	ج	ع	ج
ی	ک	ر	و	ی	ه	د	ر	ی	ه	د	ر	ا	ن
ا	ش	ه	ت	ر	و	س	ت	و	ر	و	س</		